



رادیکالیسم در جغرافیا

دکتر سید رامین غفاری

استادیار گروه جغرافیای دانشگاه پیام نور - مرکز شهر کرد

مهدی حیدریان

کارشناس ارشد جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری
دانشگاه شهید دکتر چمران اهواز

زهرا قاسمی

کارشناس ارشد جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری
دانشگاه شهید دکتر چمران اهواز

چکیده

در سال‌های اخیر مکاتب مختلف فلسفی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی تأثیر آشکار و عمیقی بر مباحث جغرافیایی گذاشته‌اند و تفکرات جدیدی را ایجاد نموده‌اند. رادیکالیسم نیز یکی از این مکاتب می‌باشد که توانست با ارائه رویکردی ساختارشکنانه در جهت حل هر چه بیشتر مسائلی که فضا بدان دچار بود عمل نماید و زدودن بسیاری از روندهای تثبیت شده در جغرافیا را موجب گردد. در درون چنین رهیافتی است که جغرافیدانان رادیکال فضای جغرافیایی را یک مقوله تاریخی-اجتماعی-سیاسی می‌دانند که در طبیعت نقش بسته است. اما آنچه که در این مکتب بیش از همه خودنمایی می‌کند بهره‌گیری از ایدئولوژی‌های مارکسیستی و سوسیالیستی است.

این مقاله در پی پاسخ به این پرسش است که آیا مشروعیت رادیکالیسم در جغرافیا ناشی از تقابل آن با دیدگاه‌ها و چهارچوب‌هایی است که فضای جغرافیایی را به سود صاحبان قدرت و سرمایه شکل می‌دهد یا صرفاً پارادایمی است که دیدگاه فضایی را به چالش می‌کشد. در این راه نگارنده تلاش نموده است که با استفاده از روش تحقیق اسنادی و استناد به منابع کتابخانه‌ای به گردآوری و تجزیه و تحلیل مسائل پردازد و با بررسی مبانی رادیکالیسم و دیدگاه‌های مختلف آن، میزان تأثیرپذیری این مکتب از سایر ایدئولوژی‌ها و همچنین اثرگذاری آن را در مطالعات جغرافیایی تبیین نموده و فضاهای مختلفی را که طرفداران این مکتب در جغرافیا طرح نموده‌اند، معرفی نماید.

واژه‌های کلیدی: ایدئولوژی، رادیکالیسم، سرمایه، مارکسیسم، سازمان فضایی.

مقدمه

با رویکردی محققانه به روندهایی که منجر به شکل‌گیری فرایندهای اجتماعی و به تبع آن مکاتب فکری می‌شود، می‌توان دریافت که در فراسوی تمام این فرایندها و فضاهای ایجاد شده به وسیله آنها شیوه‌ای از تفکر که توجیه‌گر این فرایندها و فضاهاست خودنمایی می‌کند. در این میان آنچه که جلب توجه می‌نماید و در عین حال مورد غفلت هم قرار گرفته، زمینه‌هایی است که باعث شکل‌گیری این مکاتب شده و هرچه بیشتر، سبب تسریع در شکوفایی چنین مکاتبی گردیده، چرا که شاید اگر وجود نحله‌های فکری لیبرالی و اندیشه‌های منشعب از آن نبود، در جغرافیا هرگز مکتب فکری به نام «جغرافیا به منزله علم فضایی» که عمدتاً مکتبی توضیح‌دهنده و توجیه‌گر است، به وجود نمی‌آمد یا اگر مباحث جبر جغرافیایی و روندهای ناشی از این مکتب نبود پرورش دیدگاه‌هایی چون «فضای حیاتی» امکان‌پذیر نبود و استثماری‌های به وجود آمده به وسیله این مکتب، کمتر امکان مشروعیت و

توجیه می‌یافت، آنچنانکه بعد از پایان جنگ جهانی اول عقاید جبر گرایانه راتزل در سیاست کشورهای استعماری تأثیرات عمیقی داشت. (شکویی، ۱۳۷۸، ۲۳۶) اما آنچه که موضوع را کمی پیچیده‌تر می‌نماید این است که مکتب فکری و ایدئولوژیک جدید ممکن است در واکنش به پارادایم علمی که به صورت علم هنجاری درآمد، مطرح شده باشد که می‌توانیم به ظهور علم فضایی در جغرافیا اشاره نماییم که در انتقاد از دیدگاه «کورولوژی» «هارتسون» رشد و بالندگی یافت. ولی شاید این فقط یک طرف قضیه باشد و اگر کمی ژرف‌نگرانه‌تر به موضوع بیندیشیم بشود این احتمال را هم به سایر احتمالات افزود که شاید آنچه باعث ایجاد و شکل‌گیری مکتب علمی و ایدئولوژی جدید می‌گردد حتی اگر فرضاً فقط در واکنش به پارادایم علمی غالب مطرح گردیده باشد، به این دلیل که پارادایم‌های علمی و مکاتب فکری به خصوص اگر در حوزه علوم انسانی مطرح گردد یقیناً رگه‌هایی از ویژگی‌های فکری و ایدئولوژیک حاکم بر فضای کلی جامعه را دارا می‌باشند باز هم ما ناچاریم که برای رهیافت بهتر جهت شناسایی عوامل دخیل در شکل‌گیری تفکرات و پارادایم‌های جدید نظری و لو اجمالی به رویدادها و نحله‌های فکری حاکم بر فضای جامعه بیافکنیم که مؤید چنین مدعایی این گفته «لونتال» و «پرنس» است که: «هر عصر محیط خود را شکل می‌دهد تا منعکس‌کننده‌ی هنجارهای اجتماعی آن باشد» (هاروی، ۱۳۷۶، ۱۴).

مکتب رادیکالیسم در جغرافیا نیز قاعده‌تاً نمی‌تواند جدای از شرایط گفته شده باشد چرا که شکل‌گیری این مکتب خود بسیاری از روندهای نهادینه شده را که بیشتر در جهت توضیح و تشریح وضع موجود بودند، برهم زد و خود آغازی شد برای تحولی شگرف در علم جغرافیا، بدینسان که جغرافیای رادیکال به جای تمرکز روی پیامدهای مبهم مدل جاذبه همانند تئوری مکان مرکزی و کشف مکانهای بهینه و سودآور بر انتشار مجموعه جدیدی از ارزشها همانند فقر، عدالت اجتماعی و عدم توسعه متمرکز گردید. همین تحول و دگرگونی و اهمیت آن باعث می‌شود که که بازبایی ریشه‌های اولیه و دلایل بروز این مکتب در جغرافیا از جذباتی بالا برخوردار باشد.

لغت‌شناسی و تاریخچه

رادیکالیسم در لغت به معنای اساسی، بنیادی و ریشه‌ای است. رادیکالیسم جریان سیاسی است که ریشه تاریخی طولانی دارد و رادیکالیست به کسی اطلاق می‌شود که طرفدار اقدامات قطعی باشد، اما باید گفت که این جریان فکری در جغرافیا با ظهور «پترکروپوتکین» قوت گرفت، کروپوتکین اولین کسی است که علم جغرافیا را در حل مسایل دوران تزار با تأکید بر



اصلی بحران‌های اجتماعی در قرن ۱۹، دیری نپایید که به وسیله جغرافیدانان رادیکال نیز، که پایه‌های اصلی مکتب‌شان را مدیون مارکس بودند، مرکز و محور انتقادات قرار گرفت. چنانکه این مکتب معتقد است که در جهان سرمایه‌داری همه پدیده‌های جغرافیایی باید در داخل و در درون جریان انباشت سرمایه مورد مطالعه قرار گیرند، به طوری که این دیدگاه فضا را جولانگاه سرمایه می‌شناسد (شکویی: ۱۳۸۴، ۱۸۵). در این رابطه یکی از مقالات مهم هاروی با نام «جهانی شدن در بوتۀ آزمایش» به فارسی برگردانده شده که هاروی در آن به ارائه تحلیل خود از پدیده جهانی شدن که البته خود با این نام‌گذاری موافق نیست می‌پردازد. هاروی در بخشی از این مقاله در پی یافتن پاسخی برای این سؤال است که آیا کارکرد اعتبار یافتن روزافزون واژه «جهانی شدن» در جهت نفی هر گونه عمل سیاسی محلی، ملی، منطقه‌ای است؟ هاروی معتقد است که جهانی شدن سرمایه‌داری از سال ۱۴۹۲ میلادی آغاز شده و از آن زمان جنبه مهمی در دینامیسم سرمایه‌داری بوده است. او بر بعد عمیقاً جغرافیایی فضا - مکانی انباشت سرمایه تأکید ویژه‌ای دارد و بر این نظر است که بدون وجود امکانات برای گسترش جغرافیایی و فضا - مکانی و نیز توسعه نابرابر جغرافیایی، سرمایه‌داری به مثابه سیستم اقتصادی سیاسی از مدتها پیش از کار افتاده بود. به نظر او واکنش دایمی سرمایه‌داری به سمت فضا - مکانهای جدید آن را به جستجوی آنچه تعویض یا جابجایی تضادها می‌نامد کشانده و به گونه‌ای تاریخی باعث ایجاد یک جغرافیای جهانی انباشت سرمایه‌دارانه شده است (هاروی: ۱۳۸۷، ۲۵۶-۲۱۳). هاروی معتقد است که راه چاره در برابر بی‌عدالتی‌هایی که به وسیله سرمایه‌داری جهانی ایجاد شده‌اند عبارت است از برداشت جدیدی از پروژه روشنگری که به همراه یک پروژه سیاسی مبتنی بر برداشت ماتریالیسم تاریخی از مبارزه طبقاتی. او هیچ امکانی برای مقولاتی نظیر یک سیاست رایکال پسامدرن متصور نیست و سیاست واقعی را اساساً سیاست طبقاتی می‌داند و اعتقاد دارد که مقولاتی مانند محیط زیست، قربانیان استعمار چند بعدی و دم افزون سرمایه‌داری هستند و تنها سیاست طبقاتی است که می‌تواند رهایی‌بخش باشد.

زمینه‌ها و علل پیدایش و شکل‌گیری

با تطور در مفاهیمی چون فرایندهای اجتماعی - اقتصادی، فرمهای فضایی، سیاسی نمودن فضا و سرمایه‌داری که در محث قلمرو جغرافیای رادیکال طرح گردید به نظر می‌رسد که چهارچوبی کلی از این مکتب حاصل شده باشد که بتوان با استفاده از آن بحث را روشن نمودن شرایط و پیش زمینه‌های شکل‌گیری مکتب مورد نظر ادامه داد.

به دلیل بار ایدئولوژیکی موضوع برای رهیافت بهتر به زمینه‌های پیدایش و تکوین جغرافیای رادیکال باید قبل از هر چیز به جستاری و لو مختصر به درون مایه‌های پارادایم «جغرافیا به مثابه علم فضایی» داشت چرا که این مکتب به دلیل شکل‌گیری در فضای لیبرالیستی و محافظه کارانه ایالات متحده و انگلستان در مواجهه با مسایل بیشتر سعی در به کار گیری روش‌های اصلاحی و مهندسی اجتماعی داشت تا احساس ذاتی دگرگونی اجتماعی. از این زمان به بعد، نظریه‌های مکان اقتصادی و فاصله فیزیکی در جغرافیا اعتبار یافت و قوانین مشترک و عمومی در تنظیم فضایی پدیده‌ها

مکتب آنارشیسم به خدمت می‌گیرد و بیش از صد سال پیش از انقلاب در جغرافیا سخن به میان می‌آورد. پیش از کروپوتکین «جنیفرمیل» نیز عقایدی رادیکالیستی داشته و معتقد بود چون همه‌ی افراد واجد مایحتاج خود نیستند در صدد برمی‌آیند که آن را از افراد ضعیف‌تر از خود به دست آورند. برای جلوگیری از چنین واقعه‌ای یک راه موجود است و آن اتحاد مردم به منظور حفظ یکدیگر می‌باشد. اما پاگیری و نضج جغرافیای رادیکال در معنای آکادمیک آن شاید متفاوت بود از آنچه که در عصر کروپوتکین یا جنیفرمیل عنوان می‌گردید، بدینسان که نخستین زرمه‌های پیدایش رادیکالیسم به معنای امروزی آن در دانشگاه کلارک و با انتشار مجله «آنتی بود» در سال ۱۹۶۹ میلادی به گوش رسید و به سال ۱۹۷۴ اتحادیه جغرافیدانان رادیکال در شهر تورنتو کانادا تشکیل گردید (شکویی: ۱۳۸۴، ۱۷۵). در این اثنا جغرافیای رادیکال نخستین علل وجودی خود را باز یافت که می‌توان با اطمینان خاطر گفت که آن را بیشتر از هر کسی مدیون «دیوید هاروی» و کتاب ارزشمند او با نام «عدالت اجتماعی و شهر» می‌باشد.

قلمرو جغرافیای رادیکال

دیوید هاروی در اثر ارزشمند خود - تبیین در جغرافیا - ساخت فرایند و فرم را در ارتباط با هم در کانون موضوع جغرافیا قرار می‌دهد (شکویی: ۱۳۸۸، ۱۰۶). در این رابطه، ارتباطی که میان فرایند و فرم در آثار جغرافیدانان رادیکال و بالاخص هاروی، برقرار می‌شود شاید اولین خصیصه‌ای است که می‌توان به عنوان ویژگی بارز این دسته از جغرافیدانان به آن اشاره نمود که در آثار جغرافیدانان ماقبل آنان کمتر به چشم می‌خورد. چرا که وابستگی بین فرمهای فضایی و فرایندهای اجتماعی که در دیدگاه فکری جغرافیدانان رادیکال برقرار گردید نقطه عطفی شد در تبیین مسائلی چون فقر، بی‌عدالتی، تبعیض‌های نژادی و جنسی، مسائل حاشیه‌نشین، سرمایه‌داری لجام گسیخته و غیره. داشتن چنین نگرشی این جغرافیدانان را به این رهیافت سوق داد که کلیه فرایندهای جغرافیایی محصول سیستمهای مشخص اجتماعی - اقتصادی اند (شکویی: ۱۳۸۳، ۱۲۶) و شیوه‌های مختلف تولید، چشم‌اندازهای مختلف اجتماعی - اقتصادی به وجود می‌آورد که حاصل این جریان، افتراق مکان‌های جغرافیایی است. به سخن دیگر، کیفیت تولید مادی، در شکل‌گیری پدیده‌های اجتماعی جغرافیایی، نظیر شرایط مسکن مردم، اشتغال، جرم و جنایت، هنر و غیره نقش مهمی دارد. از این رو، فرایندهای اجتماعی با فرایندهای فضایی مناسبات متقابلی دارند (شکویی: ۱۳۸۴، ۱۹۶). تأکید بر عامل تولید و روابط تولیدی به وسیله جغرافیای رادیکال به همین جا ختم نمی‌شود چرا که از نظر آنان عامل تولیدی و روابط تولیدی، اساس سازمان فضایی محسوب می‌شود (شکویی: ۱۳۸۸، ۲۱۷) و اساساً مفهوم فضا را یک مفهوم سیاسی می‌داند (شکویی: ۱۳۸۸، ۲۹۸). به همین دلیل با عدم سیاسی کردن علم جغرافیا عمیقاً مخالفند و اصولاً فضای جغرافیایی را یک مقوله تاریخی - اجتماعی - سیاسی می‌دانند که در طبیعت نقش بسته است. چنانکه مارکس شیوه سرمایه‌داری را عامل اصلی کجروی‌های اجتماعی و در نهایت دوقطبی شدن جامعه می‌داند (شکویی: ۱۳۸۴، ۱۸۳). محوریت بخشیدن به عامل سرمایه‌داری توسط مارکس، به عنوان عامل



فردی و برای تضمین این ارزشها به حاکمیت قانون، محدودیت حکومت، تفکیک قوا و آزادی انجمن و مطبوعات و غیره می‌رسد (پولادی، ۱۳۸۳، ۸۴). به این ترتیب در معرفی لیبرالیسم سه موضوع را باید بررسی کنیم:

- ۱) مبانی هستی‌شناسی - اصالت فرد
- ۲) ارزش‌های لیبرالی - آزادی، برابری، حقوق فردی و غیره
- ۳) نهادهای سیاسی برای محافظت از این ارزش‌ها، حاکمیت قانون، حکومت محدود، انتخابات و... (همان: ۸۵)

اصالت فرد از لحاظ اقتصادی همانگونه که آدام اسمیت مطرح می‌نماید این نتیجه را به دنبال خود دارد که اگر افراد در چارچوب قواعد کلی (حکومت قانون) آزادی انتخاب داشته باشند، در نتیجه‌ی تعدیل‌ها و سازگاری‌های تصمیمات فردی با همدیگر، نظمی به وجود می‌آید که که خواسته‌ها و منافع فردی را در جهت نفع عمومی سوق می‌دهد (استعاره دست نامریی). اسمیت نظام حاصل از عملکرد آزادانه‌ی افراد در چارچوب قانون را، نظام طبیعی آزادی می‌نامد (معنی نژاد: ۲۳، ۱۳۷۷). همانگونه که ملاحظه می‌شود در دیدگاه تمام بزرگان اندیشه لیبرالیستی، «فردگرایی» مبنا و پایه تمام رهیافت‌های بعدی این ایدئولوژی است و فرد در این دیدگاه مقدم بر جامعه بشری و ساختارهای آن تلقی می‌گردد. سود محوری نیز یکی از نتایج فرد گرایی مورد نظر لیبرالیسم است که به نوبه خود برای داشتن یک دیدگاه کلی درباره این مکتب بسیار حیاتی و راهگشا است. بعد از شناختی که به طور مختصر از دو اندیشه لیبرالیستی و پوزیتیویستی به طور مختصر حاصل گردید باید نسبت آن با دیدگاه «جغرافیا به منزله علم فضایی» و تأثیرشان در بوجود آوردن مکتب جغرافیای رادیکال را مورد بررسی قرار داد. در طول دوره‌های پس از جنگ عواملی چند جغرافیا را محدود کرده و رشد آن را متوقف ساخته بود که از جمله آنها تأکید بر ناحیه‌شناسی بود که سبب استثنائگرایی و دوری از قوانین تعمیم یافته علمی می‌شد. عدم استفاده از روش‌های علمی مدرن، نداشتن روش‌شناسی و نظم دقیق علمی تجربی و عدم درگیری در حل مسایل اجتماعی که در نتیجه سبب عدم کسب جایگاه شایسته دانشگاهی برای جغرافیا و کاربرد در جامعه صنعتی می‌شد. همچنین در دهه ۱۹۴۰ گروهی از دانشمندان طرفدار فیزیک اجتماعی، با اشراف و آگاهی از شرایط فوق به مطالعات فضایی و تجربی در جغرافیا تأکید کردند. از نظر آنها اگر جغرافیا در چارچوب دیدگاه ناحیه‌ای باقی بماند، هرگز نمی‌تواند از روش‌های تجربی پوزیتیویستی که در اصل دارای چارچوب منظم و دقیق است، استفاده کند. جغرافیای علمی و مدرن جدید باید به وسیله یک راه تازه تعبیر شود. با کنار گزاردن روشهای متفاوت مطالعات ناحیه‌ای و حرکت به سوی مطالعه فضا با شیوه‌ای منظم و با انضباط علمی، دیگر فضا به عنوان ویژگی‌های نامنظم محیط طبیعی توصیفی و ادبی تجسم نمی‌شد بلکه به عنوان فاصله حقیقی، ساده و قابل اندازه‌گیری، به انقلاب کمی و فضایی احتیاج داشت. فضا در این روش قابل اندازه‌گیری بود و بنابراین مترادف با علوم مدرن به معنای خاص پوزیتیویستی آن شد. (پوراحمد: ۱۳۸۵، ۱۵۲-۱۵۱)

بهره‌گیری از روش‌های پوزیتیویستی برای علمی کردن و مدرن نمودن جغرافیا و استفاده از این جغرافیای علمی بوجود آمده برای برآوردن احتیاجات و نیازهای جوامع سرمایه‌داری و لیبرالیستی می‌تواند فصل مشترک جغرافیا به

با روش‌های کمی و نظریه‌ای تحلیل شد، بدین ترتیب از این دوره به بعد، جغرافیای انسانی از علوم زمین دور شده، به علوم اجتماعی نزدیکتر می‌شود (شکویی، ۱۳۸۳، ۵۵). در نتیجه دیدگاه فضایی به همپوشی با سایر علوم به ویژه اقتصاد و جامعه‌شناسی تن در داد که مطالعات مربوط به تأثیرات هزینه حمل و نقل، مکان‌گزینی فعالیت‌های اقتصادی، سلسله مراتب شهری، نظام فضایی شهرها، پخش فضایی، استفاده از برنامه‌ریزی خطی (تأمین حداکثر سود با حداقل هزینه با توجه به موانع موجود) و منطقه نفوذ شهرها از آن جمله بود (شکویی، ۱۳۷۸، ۱۹۰). این دیدگاه در جغرافیا تمام تلاش خود را جهت تبیین این نکته قرار داد که شهر یا حوزه مورد بررسی به عنوان بخشی از یک دستگاه مطلوب اقتصادی شناخته شود (شکویی، ۱۳۸۳، ۵۶). توجه به وضع موجود با مشخصه‌ی به کارگیری روش‌های کمی در مکتب علم فضایی که بیشتر معیارهای آن در راستای تبیین مسایل و شرایطی است که عمدتاً جوامع سرمایه‌داری با آن مواجه‌اند، از معیارهایی است که می‌توان با آن به عوامل اصلی شکل دهنده‌ی این مکتب پی برد چرا که از مطالعه انتقادات وارده به این مکتب برمی‌آید، تأکید این دیدگاه بر نحوه قرارگیری فضایی پدیده‌ها در حوزه معین است نه بر خود پدیده مورد نظر. به این دلیل آنچنان توجهی به فرایند مؤثر در شکل‌گیری آن پدیده نمی‌گردد و مراحل تکوین آن به فراموشی سپرده می‌شود، شاید نخستین پاسخی که برای این غفلت به ذهن متبادر می‌شود استفاده بیش از حد این مکتب از روش‌ها و مدل‌های ریاضی باشد اما باید گفت که این دلیل خود معلول علتی دیگر است که می‌توان از آن به عنوان درون مایه فکری مکتب علم پراکندگی فضایی یاد کرد که مکتب پوزیتیویسم نام دارد. پوزیتیویسم با اصل علم گرایی (scientism) بر پا می‌ایستد و فرو می‌افتد... معنای شناخت را آنچه علوم انجام می‌دهند تعریف می‌کند و بدین طریق آن را می‌توان از طریق تحلیل روش‌شناختی رهبردهای علمی تبیین کرد (تایشمن و وایت: ۱۳۸۶، ۳۰۰). پوزیتیویسم در فلسفه از لحاظ هستی‌شناسی بر این فرض استوار است که ذهن از جهان بیرونی مستقل است و از لحاظ معرفت‌شناسی مبتنی بر این فکر است که بنیاد دانش تجربه است. در واقع باید گفت که در این مکتب اصالت با «تجربه» است و هیچ منبع شناخت دیگری را به رسمیت نمی‌شناسد، در جامعه‌شناسی نیز بر این فکر تکیه دارد که دانش اجتماعی را می‌توان همانند علوم طبیعی کاملاً علمی کرد و به قوانین عام و یقینی مجهز نمود (پولادی، ۱۳۸۳، ۴۱). آنچنان که گیدنز می‌گوید به نظر پوزیتیویست‌ها روش‌های علوم طبیعی را می‌توان مستقیماً برای جامعه‌شناسی به کار برد و ذهنیت و اراده انسان مانع از آن نیست که رفتار اجتماعی را همچون یک شیء در دنیای طبیعی مورد مطالعه قرار دهیم؛ بعلاوه می‌توان نتایج تحقیقات اجتماعی را نیز مثل یافته‌های علوم طبیعی به صورت قوانین فرموله کرد (بشیریه: ۱۳۸۰، ۵۱).

تجربه‌گرایی شاید همان پلی است که ارتباط میان ایدئولوژی لیبرالیستی و مکاتب الهام گرفته از آن مانند پوزیتیویسم را برقرار می‌نماید. چرا که پوزیتیویسم به طور غیرمستقیم از نظام سرمایه‌داری دفاع می‌کند. مبانی هستی‌شناسی لیبرالیسم را اصالت فرد یا فردگرایی تشکیل می‌دهد. اصالت فرد هسته اصلی جهان بینی لیبرالیستی است. لیبرالیسم با عزیمت از این نقطه یعنی اعتقاد به اصالت فرد است که به ارزش‌هایی چون آزادی فردی، تساهل، حقوق



جغرافیدانان معترضی مانند هاروی، بیشتر انتقادات جهتی جز به سوی این سیاست‌های لیبرال ندارد؛ هاروی در کتاب «عدالت اجتماعی و شهر» می‌گوید: سیاست‌های لیبرال از قبیل پیشنهاد‌های فریدمن چاره رشد اقتصادی در ممالک عقب‌افتاده را در خلق یک فضای مؤثر می‌بیند که در آن تولیدات و مردم می‌توانند در شکل سلسله مراتبی از شهرنشینی جابجا شوند. واضح است که این سیاست موجد شکلی از سازمان‌یابی فضایی خواهد شد که صرفاً در خدمت افزایش نرخ بهره‌کشی و بوجود آوردن شرایط لازم برای استخراج سیاست‌های پیشنهادی به منظور سازمان‌یابی فضایی مؤثرتر، حاوی هیچ تضمینی مبنی بر منفعت متقابل طرفین نیست و با اطمینان می‌توان گفت که در سازمان‌یابی اقتصادی و اجتماعی که تحت سرمایه‌داری صورت گرفته باشد، همواره عکس این مورد صادق است (هاروی: ۲۵۶، ۱۳۷۶) یا حتی در اثر جدید هاروی با نام «نئولیبرالیسم، تاریخ مختصر» وی جهت انتقادات خود را از لیبرالیسم به نئولیبرالیسم تغییر می‌دهد و فرایند نئولیبرالیسم را مستلزم ویران‌سازی خلاق زیادی می‌داند و معتقد است این فرایند نه تنها ساختارها و قدرتهای نهادی پیشین، بلکه تقسیم کار، روابط اجتماعی، تأمین رفاه، مجموعه‌های تکنولوژیکی، شیوه‌های زندگی و تفکر، فعالیت‌های مربوط به تولید مثل، تعلق به سرزمین و تمایلات قلبی را نیز منهدم ساخته است. (هاروی: ۱۰، ۱۳۸۶) با توجه به آنچه گفته شد شاید گفتن این مطلب چندان دور از حقیقت نباشد که: رادیکالیسم در جغرافیا صرفاً عکس‌العملی در برابر علم فضایی نبود بلکه واکنشی بود به درون مایه‌ها و محرک‌های این مکتب جغرافیایی که فضا را در جهت منافع کشورهای مرکز و طبقات بالای جامعه سوق می‌داد بنابراین می‌توان با اطمینان گفت که رادیکالیسم در جغرافیا واکنشی بود به مباحث عدالت اجتماعی، نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی موجود و جنبش‌های حقوق مدنی که تماماً خود نشأت گرفته از لیبرالیسم و سرمایه‌داری لجام گسیخته است.

منابع و مأخذ

- ۱- بشیریه، حسین (۱۳۸۰). تاریخ اندیشه سیاسی در غرب جلد اول. تهران: نشر نی.
- ۲- پوراحمد، احمد (۱۳۸۵). قلمرو و فلسفه جغرافیا. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۳- پولادی، کمال (۱۳۸۳). تاریخ اندیشه سیاسی در غرب (قرن بیستم). تهران: نشر مرکز.
- ۴- تایشمن، جتی. وایت، گراهام (۱۳۸۶). فلسفه اروپایی در عصر نو. ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی. تهران: نشر مرکز.
- ۵- شکویی، حسین (۱۳۷۸). اندیشه‌های نو در فلسفه جغرافیا جلد اول. تهران: انتشارات گیتاشناسی.
- ۶- شکویی، حسین (۱۳۸۳). دیدگاه‌های نو در جغرافیای شهری جلد اول. تهران: انتشارات سمت.
- ۷- شکویی، حسین (۱۳۸۴). اندیشه‌های نو در فلسفه جغرافیا جلد دوم. تهران: انتشارات گیتاشناسی.
- ۸- غنی‌نژاد، موسی (۱۳۷۷). جامعه مدنی (آزادی، اقتصاد و سیاست). تهران: انتشارات طرح نو.
- ۹- هاروی، دیوید (۱۳۷۶). عدالت اجتماعی و شهر، ترجمه فرخ حسامیان و دیگران. تهران: انتشارات شرکت پردازش و برنامه‌ریزی شهری.
- ۱۰- هاروی، دیوید (۱۳۸۶). نئولیبرالیسم، تاریخ مختصر. ترجمه محمود عبدالله زاده. تهران: نشر اختران.

منزله علم فضایی و مکاتب پوزیتیویسم و لیبرالیسم باشد. در چنین فضایی است که جغرافیا کاملاً در خدمت جوامع سرمایه‌داری پیشرفته در می‌آید و اساساً سکوتی برنامه‌ریزی شده را در قبال مسایل جهان سوم در پیش می‌گیرد. در این اثنا است که جغرافیای رادیکال علل وجودی خود را می‌یابد؛ چنانکه هاروی در کتاب «عدالت اجتماعی و شهر» می‌گوید: «دوران انقلاب کمی در جغرافیا دیگر به سر آمده و جای خود را به دوران نظریه‌های بازده نزولی سپرده است... امروزه مسایل اکولوژیکی، مسایل شهری و مسایل بین‌المللی فراوانی وجود دارد که تقریباً در مورد هیچ یک اظهار نظر عمیقی نمی‌توانیم بکنیم وقتی هم که اظهار نظر می‌کنیم مبتذل و مضحک به نظر می‌رسد. خلاصه آنکه الگوی نظری علم جغرافیا دیگر منطبق بر واقعیت‌ها نیست و لذا آماده زیر و رو شدن است. شرایط عینی اجتماعی اظهار نظر قاطع و درستی از ما انتظار دارد. به طور کلی شرایط عینی اجتماعی رو به تکامل از یک سو و عدم توانایی ما در انطباق با این شرایط از سوی دیگر توجه‌کننده نیاز به یک تحول و انقلاب در اندیشه جغرافیا هستند؛ سودمندترین راهبردی که در این موقعیت می‌توان اتخاذ کرد کشف فصل مشترکی است که اثبات‌گرایی، ایده‌آلیسم و پدیده‌شناسی در آن با یکدیگر تلاقی کند تا شناخت کافی از واقعیت اجتماعی اطرافمان در اختیار ما بگذارد» (هاروی: ۱۲۶، ۱۳۷۶-۱۲۵).

تأکید جغرافیدانان رادیکال بر مفاهیم و مقولاتی چون «عدم تفسیر بلکه تلاش در جهت تغییر جهان»، «عدم ثابت و ابدی بودن قوانین علمی و اجتماعی»، «اعتقاد به زیربنایی بودن تولیدات مادی و ایفای نقشی اساسی در زندگی اجتماعی و اقتصادی مردم»، «اعتقاد به اینکه در جوامع سرمایه‌داری انباشت سرمایه شکل‌دهی جامعه را به عهده دارد»، «نقد همه پارادایم‌های موجود در جغرافیای رسمی و قراردادی»، «اعتقاد به اینکه سرمایه‌داری به وجود آورنده نابرابری‌های فضایی، اقتصادی و سیاسی است»، «فضاهای مختلف جغرافیایی بیانگر ساختارهای مختلف اجتماعی می‌باشند»، «همه پدیده‌های جغرافیایی حاصل یک کلیت اجتماعی است»، «تأکید بر شناخت مقوله بازساخت شهری توسط جغرافیدانان شهری»، «توجه به علت‌ها بیش از معلول‌ها»، «تأکید بر نقش دولتها و حکومتها در توسعه شهری»، «تأکید بر انباشت سرمایه به عنوان فرایندی بنیادی در شکل‌دهی جوامع سرمایه‌داری»، «توجه به جغرافیای فمینیستی»، «اعتقاد به اینکه در تحلیل‌های کلان جغرافیایی، ساختار جامعه نقشی تأثیرگذار دارد» (شکویی: ۱۸۵، ۱۳۸۴) و... نشان‌دهنده مواضع آنان در رویارویی با مقولاتی است که در مکاتبی مانند «لیبرالیسم» و «پوزیتیویسم» به طور عام و در مکتب «جغرافیا به منزله علم فضایی» به طور خاص، مورد تأکید قرار می‌گیرد.

نتیجه‌گیری

ظهور جغرافیای رادیکال در اوایل دهه ۷۰ میلادی تحولی عظیم در چارچوب‌های علم جغرافیا بوجود آورد و این علم را از حالت تفسیرگر به علمی تغییردهنده تبدیل نمود. با کنکاشی جستجوگرانه در ساختارهای بوجود آورنده پارادایم جغرافیا به منزله علم فضایی که پارادایم مسلط در دوره قبل جغرافیای رادیکال بود، می‌توان دریافت که این پارادایم به علت تدوین در فضای کشورهای همچون ایالات متحده و انگلستان بسیار تحت تأثیر مکاتب و ایدئولوژی‌هایی مانند لیبرالیسم و پوزیتیویسم بوده است. چنانکه در آثار